

## مرحله سوم: تعارض مستقر

بعد از بیان دو مرحله مهم از بحث تعارض یعنی مواردی که توهم تعارض بود و نیز مرحله ای که تعارض غیر مستقر بود نوبت به این می رسد که اگر در متعارضین حقیقتاً تعارض ثابت شد و امکان جمع عرفی بین آنها هم وجود نداشت در اینجا چه باید کرد: در پاسخ باید گفت که دو دلیل متعارض یا متعادلین هستند یا یکی بر دیگری ترجیح دارد و تا وقتی که مرجحی وجود داشته باشد نوبت به اجرای قاعده اولیه یا ثانویه تعارض نمی رسد لذا بحث را در دو قسمت بیان می کنیم:

### قسمت اول: مرجحات:

یکی از شرایط تحقق تعارض آن است که هر دو دلیل باید شرایط حجیت را دارا باشد و اگر یکی از دو دلیل، فاقد شرایط حجیت باشد، مسئله تعارض در بین «حجت» و «لا حجة» مطرح نخواهد بود بنابراین بحث از مرجحات، زمانی مطرح است که حجیت هر دو دلیل محرز باشد: لذا آخوند در مسئله موافقت با کتاب فرموده است که اگر یکی از دو روایت مطابق کتاب باشد و دیگری مخالف کتاب باشد، از مبحث باب مرجحات بیرون است زیرا روایت مخالف کتاب حجت نیست و از باب مرجحات بیرون می باشد. البته پاسخ به این مطلب در ترجیح به موافقت کتاب خواهد آمد اما آنچه می خواستم از این کلام آخوند استفاده کنیم این بود که اگر احد المتعارضین به دلیل مخالفت با کتاب حجت نباشد دیگر نوبت به بحث تعارض نمی رسد و کنار گذاشته می شود.

در رابطه با مرجحات در سه مقام بحث خواهیم کرد:

اول: بررسی هر یک از مرجحات پنجگانه (منصوصه).

دوم: در تعارض مرجحات کدام یک نسبت به دیگری برتری دارد؟

سوم: تعدی از مرجحات منصوصه: آیا به همین مرجحاتی که در نص روایات آمده باید اکتفاء شود یا آنکه می توان از آنها تعدی نمود و هر نوع مزیتی را مرجح دانست؟

## مقام اول: مرجحات پنجگانه:

برخی از مرجحات در نص روایات آمده اند که آنها را مرجحات منصوصه می نامند و برخی نیامده اند (مرجحات غیر منصوصه). مرجحات منصوصه عبارتند از:

۱- ترجیح روایت جدیدتر: روایت کلینی (ره) را می آوریم: ایشان با سلسله سند خودش از ابی عبد الله علیه السلام نقل می کند که فرمود: «اگر امسال برایت حدیثی بگویم و سال آینده نیز نزد من بیایی و حدیثی برخلاف گذشته بگویم، آیا کدامیک را می گیری (و بدان عمل می کنی)؟ عرض کردم: حدیث آخر را. حضرت فرمود: خداوند تو را رحمت کند!»

اشکال به این گونه ترجیح: شهید صدر<sup>۲</sup> ضمن اشکال سندی به روایات فوق، آن را معارض با سایر روایات مرجحات می داند زیرا به ندرت ممکن است دو روایت هم زمان باشند و غالباً در دو زمانند اما در آنها راه حل امام تخییر یا ... بوده است علاوه بر اینکه برخی از آن احادیث از امام بعد از امام صادق بوده اند و حتی اگر بخواهیم از باب احديث عمل کنیم باید سایر روایات ترجیح را به ترجیح به احديث مقدم کرد. بر فرضی هم که دلالت آن را بپذیریم ترجیح به احديث یک حکم تعبیدی محض است و سیره عقلاء بر آن نیست لذا به قدر متقین آن یعنی مورد خود روایت بسنده می کنیم و از آن قاعده در نمی آوریم. و نظر محققانه این است که این روایت در مقام بیان تقیه بوده است<sup>۳</sup>. لذا از این روایات بیش از این فهمیده نمی شود که شخصی که حدیث برای خصوص او وارد شده، حکم فعلیش همانست که در بیان دوم آمده است. اما ناظر به این نیست که این حکم، حکم واقعی است (ممکن است نسبت به او از باب تقیه باشد) کما اینکه ناظر به این نیست که این حکم فعلی، حکم همه افراد و در همه زمانهاست.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۱؛ ص ۶۷ علی بن ابراهیم عن ابيه عن عثمان بن عيسى عن الحسين بن المختار عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله ع قال: أ رأيتك لو حدثتک بحديث العام ثم جئتني من قابل فحدثتک بخلافه بأيهما كنت تأخذ قال قلت كنت أخذ بالأخیر فقال لی رحمک الله.

روایه هشام بن سالم عن ابي عمرو الكناني قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا عمر أ رأيت لو حدثتک بحديث أو أتيتک بفتيا ثم جئتني بعد ذلك فسألتنی عنه فأخبرتک بخلاف ذلك بأيهما كنت تأخذ؟ قلت: بأحدیهما و أدع الآخر. فقال، قد أصبت يا أبا عمرو، أبی الله إلا أن یعد سراً. أما و الله لأن فعلتک ذلك إنه لخير لی و لکم، و أبی الله عز و جل لنا و لکم فی دینہ إلا التقیه»

۲. بحوث فی علم الاصول ج ۷ ص ۳۶۳

۳. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به همان ص ۳۶۴ - ۳۶۷

۲- ترجیح با صفات راوی: تنها روایاتی که ترجیح با صفات را ذکر کرده‌اند مقبوله عمر بن حنظله و مرفوعه زراره هستند که مرفوعه زراره سندا ضعیف است، (مرفوعه ومرسله است) و صاحب حدائق هم کتاب و هم نویسنده آن را مورد طعن قرار داده است. لذا عمده روایت این باب؛ روایت مقبوله عمر بن حنظله<sup>۱</sup> است که علما آن را قبول کرده‌اند زیرا قاعده رجالی یعنی اصحاب اجماع (توثیق عام) شامل آن می‌شود: راوی آن صفوان بن یحیی است که از اصحاب اجماع است.

برخی اشکال گرفته‌اند که: مورد روایت فوق، تعارض بین دو حاکم است نه بین دو روایت. و از آنجا که حکم و فتوی در صدر اول اسلام، با نص احادیث بود با این روایت بر ترجیحات روایات متعارض استدلال شده است. ولی باز هم این روایت مقبوله، شاهی بر بحث ما نمی‌شود. چون عدلیت و افقهیت شرط تقدم قول راوی از جهت حاکم بودنش است نه از جهت محدث بودنش. آنچه از مقبوله، فهمیده می‌شود اینست که ترجیح عادل تر و متقی تر و فقیه تر فقط از جهت نفوذ بیشتر حکم حاکم است نه از حیث قبول روایتش. شاهد: این روایت یکی از مرجحات را «افقه» بودن در کنار عدل و اصدق بودن در حدیث قرار داده است! و حال آنکه افقهیت، ربطی به ترجیح روایت از آن جهت که روایت است، ندارد. بنابراین، در مقبوله دلیلی بر ترجیح از راه صفات وجود ندارد. و اما ترجیح از راه شهرت و آنچه پس از آن آمده، مورد بحث واقع خواهد شد زیرا از آن پس بحث در مورد روایات متعارض

---

<sup>۱</sup> برای اینکه مرجحات مذکور در این روایت آمده است ترجمه آن را می‌آوریم: ترجمه متن روایت: اگر دو شخص که باهم اختلاف و نزاع دارند، هر کدام یکی از اصحاب ما را بعنوان ناظر در حقشان انتخاب کردند و آنگاه این دو ناظر در حکم باهم اختلاف کردند و هر دو در حدیث شما با یکدیگر نظر داشتند، تکلیف چیست؟ (امام ع) فرمود: حکم، حکم کسی است که عادل تر، فقیه تر، در حدیث راستگوتر و پرهیزگارتر است. و به حکم دیگری نباید توجه شود. عرض کردم: اگر هر دو عادل و مورد رضایت اصحاب باشند و هیچیک بر دیگری ترجیحی نداشته باشد، تکلیف چیست؟ فرمود: باید دید کدامیک از روایتها از طرف ما در موضوعی که آن دو بر آن حکم کرده‌اند، مورد اجماع اصحاب است، پس باید همان حکم، اتخاذ شود و روایت دیگر که نادر است و در نزد اصحاب مشهور نمی‌باشد، ترک شود، چون آنچه اجماعی است، در آن تردید وجود ندارد..... عرض کردم: اگر هر دو خبر از شما دو بزرگوار<sup>۱</sup> مشهور بودند و افراد مورد وثوق آنها را از شما روایت کردند، تکلیف چیست؟ فرمود: باید آن روایتی که حکمش با کتاب و سنت موافق و با عامه مخالف است، اتخاذ گردد. و آن دلیلی که حکمش با حکم کتاب و سنت مخالف است و با عامه موافقت دارد، ترک شود. عرض کردم: فدایت گردم! اگر هر دو فقیه، حکمشان را از کتاب و سنت فهمیده باشند و ما ببینیم که یکی از دو خبر موافق عامه و دیگری مخالف با آنان است، کدام خبر بایستی اخذ شود؟ فرمود: در آنچه مخالف عامه است، رد و رشاد هست. عرض کردم: فدایت شوم! اگر هر دو با عامه موافق بود، تکلیف چیست؟ فرمود: بین که حکام و قضات آنها به کدامیک تمایل بیشتری دارند، پس این باید ترک شود و آن دیگری اخذ شود. عرض کردم: اگر حکام آنها با هر دو خبر موافق بودند [و بدان تمایل داشتند] تکلیف چیست؟ فرمود: اگر چنین بود، آن را بتأخیر بینداز تا اینکه امامت را ملاقات کنی، زیرا وقوف در شبهات، بهتر از افتادن در هلاکت است.

صورت گرفته است. و مؤید این برداشت ما این است که صاحب «کافی» در مقدمه کتابش در باب ترجیح از راه صفات راوی، این روایت را ذکر نکرده است.

۳- ترجیح از راه شهرت: شهرت بر دو گونه است: شهرت عملی که همان شهرت فتوایی است که مستند آن یک روایت است. و شهرت در روایت (شهرت روایی) روایتی است که راویان آن متعدد هستند، و لو اینکه عمل برطبق روایت، مشهور نباشد.<sup>۱</sup>

اقسام شهرت: الف: شهرت عملی؛ برخی این نوع شهرت را مرجح باب تعارض دانسته اند و در عنوان بحث گفته اند «الترجیح بالشهره العمليه» که برای ترجیح باید دو شرط زیر را داشته باشد:

۱- مستند و دلیل این شهرت معلوم باشد و صرف یکی بودن مفاد شهرت و مفاد یک دلیل از ادله شرعی، کافی نیست بلکه باید دقیقاً بدانیم که مشهور که فتوا داده به خاطر این دلیل بوده است.

۲- این شهرت عملی، مربوط به قدما باشد یعنی در عصر ائمه علیهم السلام و یا عصر بعد از ائمه (نزدیک به ائمه ع) باشد. و اما شهرتی که در نزد متأخرین باشد، نمی تواند روایت را تقویت کند.

ب: شهرت روایی: عده ای از اصولیون معتقدند که مقصود از «المجمع علیه» در روایت مقبوله همان شهرت روایی است، چرا که در این روایت، سائل از عبارت مذکور شهرت در روایت را فهمیده و به همین دلیل پس از آن پرسید: «اگر هر دو خبر از شما مشهور باشند...». و معنا ندارد که مراد از شهرت، اجماع باشد زیرا نمی شود هر دو قول متخذ از روایتین اجماعی باشند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> در بحث شهرت علم اصول فقه آمده که ما سه شهرت داریم ۱. شهرت در فتوی: مستند آن معلوم نیست و از نظر اصولیون حجت نیست (این قسم جزو تقسیم بندی شهرتی که در تعارض ادله مطرح است نمی باشد) ۲. شهرت عملی: از دو جهت قابل بحث است الف: باب تعارض: به نظر برخی اصولیون مراد از شهرت در روایات مرجحات همین مورد است اما به نظر برخی دیگر از مرجحات منصوبه نیست و اگر در بحث تعدی از مرجحات منصوبه قائل شدیم که تعدی جایز است، میتوان به این مرجح رو آورد ب: خارج از بحث تعارض: در غیر مورد تعارض؛ شهرت میتواند جابر ضعف یک روایت یا کاسر قوت یک روایت باشد ۳. شهرت روایی: به نظر برخی اصولیون مراد از ماشتهر بین اصحابک همین مورد است.

<sup>۲</sup> سوالی که در مقابل ممکن است مطرح شود این است که: آیا می شود روایتین متعارضین هر دو شهرت روایی داشته باشند؟ همین سوال باعث شده که برخی مراد از شهرت در مقبوله را شهرت روایی بگیرند زیرا پاسخ این است که بله ممکن است دو روایت شهرت داشته باشند و مشهور بر اساس آن فتوای نداده باشند و صرفاً دو روایت به طرق متعدد نقل شده باشند که معنی شهرت روایی همین بود.

#### ۴- ترجیح از راه موافقت با کتاب:

آخوند در کفایه به این مورد اشکال وارد کرده ؛ وجه اشکال ایشان این است که به احتمال قوی روایت مخالف کتاب ، فی نفسه حجت نیست. و گواه بر این مدعی مضمون برخی روایات است که «سخنی که مخالف قرآن باشد زخرف و باطل است». و یا ائمه گفته‌اند ما آن را نقل نکرده‌ایم و یا امر شده که چنین خبری را به دیوار بگوییم. و مرجحات در جایی است که حجیت دو روایت ثابت شده باشد لذا تعارض بین موافق کتاب و مخالف کتاب تعارض بین حجت و لاحجت است که از بحث تعارض خارج است.

پاسخ به اشکال آخوند:

روایاتی که عنوان موافق و مخالف کتاب در آنها استعمال شده است دو دسته اند و قابل جمع عرفی هستند:

دسته اول (که مراد آخوند هم همین گونه است) در کنار آنها تعابیری از قبیل: زخرف و باطل و ... الخ آمده است. و مراد از این طائفه احادیثی است که مخالف نص و صریح کتاب باشد، چون چنین خبرهای مخالفی است که می‌توان آنها را زخرف، باطل و امثال این‌ها توصیف کرد.

دسته دوم روایاتی هستند که در مقام ترجیح یک متعارض بر خبر دیگر به کار رفته اند. و در این دسته از اخبار، آن تعبیرات مثل زخرف و .. نیامده است. این دسته می‌بایست بر مخالفت با ظاهر کتاب حمل شود نه بر نص کتاب.

شواهدی که جمع عرفی مذکور بین این دو دسته از روایات را تایید می‌کنند:

- در بعضی از این روایات مثل مقبوله ؛ امر کردن به اخذ موافق و ترک مخالف کتاب در این روایت، بعد از فرض این است که هر دو مشهورند ؛ سپس سائل فرض کرده که هر دو موافق کتابند و این فرض، ممکن نیست مگر در صورت موافقت با ظاهر کتاب ؛ لذا مراد از مخالفت در روایت مقبوله، مخالفت با ظاهر است نه با نص.

• در روایت حسن بن جهم آمده: اگر خیر با کتاب و سنت شباهت داشت، از ماست چون تعبیر (یشبههما) اشاره به این است که موافقت و مخالفت با ظاهر، مراد است.<sup>۱</sup>

۵- ترجیح از راه مخالفت با عامه: در این زمینه سه دسته روایت داریم:

۱. یک دسته روایت به طور مطلق می‌گوید: (خذوا ما خالف العامه و اتركوا ما وافقها). این روایات عموماً از کتابی که منسوب به قطب راوندی است که از اجلاء حدیث است نقل شده اما در حجیت آنها اشکال هست.

۲. روایتی که از کتاب احتجاج است. این حدیث به علت ضعف سند و مرسله<sup>۲</sup> بودن حجیت ندارد.

۳. روایت مقبوله عمر بن حنظله، تنها مدرکی که به درد اثبات مدعای فوق می‌خورد همین روایت است که در آن تصریح شده به اینکه «خذ بما خالف العامه...».

نتیجه: قدر متیقنی که از اخبار استفاده می‌شود این است که مرجحات منصوص را سه تا معرفی می‌کند: شهرت، موافقت کتاب و سنت، و مخالفت عامه.

**مقام دوم: در تفاضل بین مرجحات:**

آیا این مرجحات منصوصه در عرض هم بوده و از حیث رتبه با یکدیگر برابرند؟ و یا در طول هم بوده و برخی بر برخی دیگر مقدم‌اند؟ نظرها مختلف است.

قبل از بیان نظرات مختلف راجع به تفاضل بین مرجحات باید به این نکته توجه کرد که: مرجحات سه دسته‌اند:

۱- مرجح صدوری: این مرجح، صدور یکی از دو خبر را اقرب از دیگری نشان می‌دهد، مثل موافقت مشهور و مثل صفات راوی (صدور سندی: اعدل بودن و صدور متنی اضبط بودن).

---

<sup>۱</sup> این مطلب شاهد است نه دلیل زیرا خیلی قوت ندارد: چرا که در همین روایت حسن بن جهم که گفته یشبههما بلافاصله گفته فلیس منا یعنی حجت نیست و تعبیر تندی مثل باطل است

<sup>۲</sup> صاحب احتجاج (طبرسی) متوفای قرن ۶ است ولی روایت را مستقیم از سماعه که از شاگردان امام صادق بوده نقل میکند و از این جهت مرسل است.

۲- مرجح جهتی: صدور خبرگاهی برای (به جهت) بیان حکم واقعی است و گاهی برای بیان خلاف حکم واقعی (بخاطر تقیه و ..) می باشد. ترجیح با این است که صدورش برای بیان حکم واقعی است. مثل روایت مخالف با عامه که بر موافق عامه ترجیح دارد زیرا در روایتی که مخالف عامه است احتمال داده نمی شود که صدورش برای بیان خلاف واقع باشد، اما روایت دیگر (موافق با عامه) که اظهار خلاف در آن محتمل است.

۳- مرجح مضمونی: مثل موافقت با کتاب و سنت، چرا که مضمون یک خبر وقتی موافق مضمون کتاب باشد؛ به واقع نزدیکتر است.

• اقوال در هم رتبه بودن یا نبودن مرجحات:

نظر آخوند: آنها در عرض یکدیگرند و لذا اگر یکی از دو خبر متعارض واجد بعضی مرجحات باشد و خبر دیگر هم دارای مرجحات دیگر باشد، بین آن دو خبر تزامم پدید می آید و نهایتا خبری که مناط قوی تری دارد مقدم می گردد و اگر هیچ کدام مناط قویتری ندارد، بین آن دو تخییر است.

نظروحید بهبهانی: مرجحات در طول یکدیگرند یعنی بین آنها ترتیب وجود دارد به این صورت که مرجحات جهتی بر سایر مرجحات مقدم هستند بنابراین، اگر دو حدیث تعارض کردند که یکی مخالف عامه، ولی شاذ و دیگری موافق عامه، ولی مشهور بود اینجا مخالف عامه و لو شاذ مقدم می شود بر موافق عامه و لو مشهور باشد.

نظرمیرزای نایینی: مرجحات در طول یکدیگرند و لکن عکس راهی که وحید بهبهانی فرمودند: یعنی مرجحات صدوریه بر سایر مرجحات تقدم دارند بنابراین، اگر دو حدیث تعارض کنند که یکی شهرت روایی دارد اما موافق با عامه است و دیگری شذوذ روایی دارد اما مخالف عامه است، اینجا حدیث مشهور و لو موافق عامه باشد مقدم می شود بر حدیث شاذ و لو مخالف عامه باشد<sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> جهت صدور فرع بر اصل صدور است؛ زیرا اول باید صدور حدیث وجدانا یا تعبدا محرز شود تا آن گاه نوبت به جهت صدور آن برسد که آیا در مقام بیان حکم واقعی صادر شده و یا در مقام تقیه؟ و بنابراین اگر خبر موافق با عامه مشهور باشد و خبر شاذ، مخالف عامه باشد، ترجیح با شهرت (مرجح صدور) است نه با مخالفت عامه (مرجح جهتی). چون مقتضای حکم به حجیت مشهور اینست که شاذ، حجت نباشد. پس معنا ندارد که شاذ، حمل بر بیان حکم واقعی شود تا مشهور حمل بر تقیه گردد، زیرا در این صورت، اصلا تعبدي نسبت به صدور روایت شاذ وجود ندارد.

د. نظریه برخی دیگر: مرجحات منصوصه در طول یکدیگرند و لکن نه به آن ترتیبی دو قول سابق بلکه ترتیب را باید از خود روایات اخذ نمود و به ترتیبی که در مقبوله یا روایات دیگر بیان شده عمل کرد.

نظر آخر: از جستجوی در اخبار بدست می‌آید که تفاضلی در ترجیح بین مرجحات مذکور در اخبار وجود ندارد. و شاهد این قول اینست که بعضی از روایات، اکتفا به یک مرجح کرده‌اند. و آن روایاتی که مرجحات متعدد در آنها آمده مثل مقبوله و مرفوعه - برفرض که بر آنها بتوان اعتماد کرد - همه مرجحات را ذکر نکرده‌اند، علاوه بر اینکه در ترتیب بین مرجحات، متفق نیستند. البته در تعدادی زیادی از این روایات وجه مشترکشان خذ بما اشتهر می باشد در نتیجه: قاعده‌ای وجود ندارد که مقتضی تقدیم یکی از مرجحات بر دیگری باشد، بجز مرجح «شهرت» که مقبوله، دال بر تقدیم آن است. و اما در بقیه، مقدم آن است که مناط قوی‌تری داشته باشد یعنی در نظر مجتهد به واقع نزدیکتر باشد.

### مقام سوم: در تعدی از مرجحات منصوص:

در وجوب ترجیح به وسیله مرجحات غیرمنصوصه سه قول مهم وجود دارد:

۱- قول مشهور: تعدی به هر چیزی که نوعاً موجب اقریبیت به واقع می‌شود، واجب است (حتی بعضی از فقها گفته‌اند: هرگونه مزیتی معتبر است و لو اینکه اقریبیت به واقع و یا به صدور نداشته باشد) مثل مقدم داشتن دلیلی که متضمن منع است بر دلیلی که دربردارنده اباحه است زیرا منع مناسبتر برای احتیاط است و احتمال رسیدن به واقع در آن بیشتر است.

۲- شیوه عملکرد مرحوم کلینی ره: باید بر مرجحات منصوصه، اکتفا کرد و اگر مرجحی نبود تخییر جاری است<sup>۱</sup>

۳- نظر سوم تفصیل بین صفات راوی و مرجحات دیگر است، یعنی در صفات راوی تعدی، جایز است<sup>۲</sup> و در مرجحات دیگر جایز نیست.

---

<sup>۱</sup>. استناد این قول به مرحوم کلینی ره محرز نیست لذا از عملکرد او برخی چنین برداشتی داشته‌اند اما ممکن است همان نظر مشهور را هم بتوان به ایشان استناد داد.

<sup>۲</sup>. مثلاً در روایات علاجیه که اصدیقت و اورعیت و افضحیت را مرجح قرار داده ما تعدی می‌کنیم به اضبطیت و می‌گوییم اگر حدیثی راویش اضبط بود مقدم می‌شود بر حدیث دیگر



نظر شیخ انصاری و مشهور این است که تعدی به هر مزیتی (که عرفی و موجه باشد) و از نظر مجتهد موجب اقریبیت به واقع باشد جایز است. این حرف با قول به «اذا تعارضتا تساقطا» مناسب است زیرا تساقط مخصوص موردی است که متعارضین، متعادل و متساوی باشند. و اما در آنجا که یکی از متعارضین دارای مزیتی است که در نظر مجتهد، موجب اقریبیت اماره به واقع می‌شود، سیره عقلا این است که عمل به دلیلی کنند که دارای مزیت است. و بر این مبنا، احتیاجی نداریم که عمومیت ترجیح را از اخبار استفاده کنیم، گرچه حق اینست که اخبار، مشعر به این معنا هستند و سخن ما را تأیید می‌کنند.

### قسمت دوم: قاعده اولیه و ثانویه در تعارض متعادلین

تفکیک قاعده اولیه از ثانویه به این دلیل است که یک بار (ما بر اساس روایات و سایر ادله ثابت می‌کنیم که وظیفه مان در متعارضین متعادلین چیست؟) این را قاعده ثانویه می‌گویند اما یک بار می‌گوییم (بر فرض به هر دلیلی ما این ادله را نپذیرفتیم - به خاطر اینکه سند برخی روایات را خدشه کرده یا اجماع فقهاء در این موضوع را از انواع اجماعهای معتبر ندانیم و ... - قاعده چیست؟) این را قاعده اولیه می‌گویند.

### قاعده اولیه در متعارضین متعادلین :

در این مورد دو نظر وجود دارد: ۱. مشهور قائل به تساقط هستند، تساقط، یعنی هر دو دلیل را نادیده بگیریم و به اصول عملیه مراجعه می‌کنیم. ۲. گروهی از اصولیین هم مبنای تخییر را اختیار کرده‌اند.

مهم‌ترین دلیل تخییر : شرط تعارض این است که دو دلیل حجت باشند. پس تعارض حداکثر اقتضا دارد که احد المتعارضین (غیر معین) از درجه فعلیت ساقط شود و معارض دیگر (به صورت غیر معین) بر حجیت فعلیه خود باقی باشد، از طرفی ما نمی‌توانیم تشخیص دهیم که کدام حجت بالفعل است و کدام لا حجت؟ فقط اجمالا می‌دانیم که احد الحدیثین لا علی التعین حجیت فعلیه دارد. و چون ترجیح بلامرجح محال است، بنابراین، نتیجه می‌گیریم: فلا بد من التخییر بینهما.

جواب اجمالی: مراد از قول به تخییر یا در مقام اثبات (تخییر ظاهری) است یا در مقام ثبوت و واقع.

۱. مقام اثبات: این تخییر ظاهری است (یعنی واقع را نمیدانیم) و {حجت بالفعل = اقتضای حجیت + عدم المانع} در متعارضین چون تعارض مانع است هیچ یک از دو دلیل نمی توانند حجیت فعلی شوند پس تخییر بین آنها هم بی معنی می شود. و اصل تساقط است
۲. مقام ثبوت و واقع: این تخییر در واقع است یعنی باید بگوییم لازمه تعارض؛ این است که علم داریم که احد المتعارضین مطابق واقع است در حالیکه ما می گوییم لازمه تعارض این است که قطع می یابیم احد المتعارضین کذب است (نه اینکه احدهما مطابق واقع است)<sup>۱</sup>

جواب تفصیلی:

الف: دلیل قائلین به تخییر ظاهری (تخییر از ناحیه حجیت و اثبات آن): ادله حجیت خبر واحد که آیات و روایات و اجماع و بنای عقلا بود در مورد متعارضین دلالت می کنند که احد المتعارضین لا علی التعین حجت است و در نتیجه مکلف مخیر است در اینکه دلیل حجیت را بر هر یک از متعارضین که خواست پیاده کند.

رد این دلیل: دلیل حجیت خبر واحد می گوید: هر اماره اطمینان آور حجیت است با قطع نظر از وجود معارض، یعنی اگر مانعی نباشد مقتضی حجیت را دارد. حال در مواردی که تعارضی در کار نیست مقتضی موجود است و مانع هم مفقود است. فلذا آن اماره به درجه فعلیت می رسد، ولی در باب متعارضین و لو مقتضی دارد، ولی مانع وجود دارد و هریک از دو دلیل دیگری را تکذیب می کند و جلوی فعلیت آن را می گیرد و ترجیح بلامرجح هم که محال است پس هیچ کدام به درجه حجیت فعلیه نمی رسند<sup>۲</sup> پس تخییر در حجیت، معنا ندارد.

ب: قول به تخییر واقعی دو اشکال اساسی دارد: ۱. تخییر از جهت واقع در جایی است که ما قاطع باشیم حداقل احد الدلیلین مطابق با واقع است، ولی در متعارضین هرگز نمی توان قطع پیدا کرد که احدهما مطابق واقع است، بلکه احتمال دارد که هر دو دلیل کاذب باشد و حکم واقعی امر سومی باشد مثلاً یک دلیل می گوید: نماز جمعه واجب است و دیگری می گوید: نماز جمعه حرام است، ولی ممکن است

<sup>۱</sup>. مگر علم اجمالی به مطابق واقع بودن احدهما داشته باشیم که این علم اجمالی خارج از متعارضین بوده و احکام علم اجمالی غیر از متعارضین است و ممکن است علم اجمالی موجب احتیاط باشد که اینها ربطی به محل بحث ما که قاعده اولیه متعارضین است.

<sup>۲</sup>. نکته مهم: در قاعده اولیه ما دلیلی جز ادله عامه حجیت خبر واحد نداریم یعنی دلیل هر از متعارضین مثلاً سیره عقلا است اما اینکه دلیلی از شارع به ما برسد و حجیت فعلی احدهما را ثابت کند این مربوط به قاعده ثانویه است که در ادامه خواهد آمد.

واقع استحباب باشد. ۲. بر فرض قبول کنیم که در متعارضین احدهمای غیر معین حتما مطابق واقع است باز هم تخییر از جهت واقع معنا ندارد؛ زیرا تخییر به حسب واقع در مواردی از قبیل خصال کفاره است که هریک از افراد را بگیریم حتما به مصلحت واقع می‌رسیم، ولی در متعارضین حد اکثر یکی مطابق واقع و دیگری خلاف واقع است و معنا ندارد که در واقع و عند الله ما مخیر باشیم بین حق و باطل، پس تخییر از جهت واقع هم معنا ندارد<sup>۱</sup>.

نتیجه: قاعده اولیه در بین متعارضین تساقط است البته در فرضی که یکی بر دیگری مزیتی نداشته باشد تا مقتضی ترجیح باشد<sup>۲</sup>. و اما اگر هر دو دلیل متعارض، مقتضی نفی حکم سوم باشند، در این صورت، حجیت دارند زیرا مقتضای تعارض آنها این است که آن دو در دلالتشان بر چیزی که در همان چیز متعارضند، از حجیت ساقط می‌شوند. اما در دلالت دیگرشان همچنان بر حجیت خود باقی‌اند. زیرا مانعی وجود ندارد که ادله حجیت شامل هر دوی آنها- در این جهت- بشود. و دلالت التزامی در اصل وجود، از دلالت مطابقی تبعیت می‌کند نه در حجیت.

### **قاعده ثانویه در متعادلین:**

قاعده اولیه در جایی بود که کاری به ادله نداشته باشیم اما با توجه به ادله (اجماع و اخبار مستفیضه و بلکه متواتر) قاعده ثانویه، عدم تساقط است. البته اینکه از این اخبار چه حکمی استفاده می‌شود، و عدم تساقط به چیست، اختلافی است. سه قول داریم:

۱- تخییر: این قول مشهور اصولیون است و حتی بر آن نقل اجماع شده است.

---

<sup>۱</sup>. بله، قائل به تخییر می‌تواند بگوید که «در این فرض دوم اگر قبول کردیم حتما یکی مطابق واقع بود؛ علم اجمالی پیدا می‌کنیم به مطابقت احدهما للواقع و به دلیل علم اجمالی حکم واقعی در حق ما منجز می‌شود و دوران بین المحذورین است تخییر جاری است.» ولی اگر مسئله علم اجمالی به میان آمد از باب تعارض خارج و در باب علم اجمالی داخل می‌گردد و قوانین آن باب را پیدا می‌کند و ارتباطی به قوانین باب تعارض ندارد (قواعد علم اجمالی در بعضی موارد تخییر است مثل دوران بین المحذورین و در برخی موارد احتیاط است مثل جایی که جمع بینهما ممکن باشد)

<sup>۲</sup>. اینکه مرحوم کلینی ره در متعارضین یکی از آنها را اختیار کرده در عمده موارد به خاطر وجود مزیتی در نظر ایشان آن روایت اقرب به واقع بوده است و اصلا نوبت به این مباحث که متعادلین باشد نمی‌رسیده است و اگر هم متعادلین باشد از باب قاعده ثانویه عمل کرده اند که خواهد آمد.

۲- توقف: که منجر به احتیاط در عمل می‌شود (و لو اینکه احتیاط مخالف با هر دو دلیل باشد<sup>۱</sup>)، به عبارتی مجتهد در فرض مذکور، طبق هیچ‌یک از دو روایت، فتوی نمی‌دهد و لکن در مقام عمل باید احتیاط نماید (مراد: توقف در فتوا دادن برطبق یکی از دو دلیل است)

۳- قول به احتیاط (در فتوا) اگر ممکن بود و الا تخییر: یعنی عمل کردن به روایتی که مطابق با احتیاط باشد<sup>۲</sup> و اگر دلیلی موافق احتیاط نبود، بایستی قائل به تخییر شد. در این قول تخییر در رتبه بعد از احتیاط است

اشکال به قول اول: در قاعده اولیه گفتیم تخییر اصلاً معنی ندارد پس چگونه اینجا تخییر معنی دارد؟

جواب: در قاعده اولیه اگر حکم به تساقط کردیم، از این جهت بود که ادله حجیت اماره، قاصر از این است که شامل متعارضین و یا یکی از آن دو، بنحو نامعین شود اما در اینجا می‌خواهیم بگوییم؛ اینکه اخبار، دال بر عدم تساقط متعارضین اند، کاشف از جعل جدیدی (غیر از حجیت خبر واحد) از جانب شارع بر حجیت فعلی یکی از دو خبر است (به نحو لا علی التعمین نه حجیت یک دلیل معین). و بعد از فرض حکم عقل به تساقط، دلیل خاصی وارد شده و با جعل جدیدی، حجیت یکی از دو دلیل را بنحو نامعین بیان کرده.

به عبارت دیگر: اگر ما باشیم و ادله عامه‌ای که دال بر حجیت اماره‌اند، دیگر برای ما دلیلی بر حجیت یکی از دو متعارض باقی نمی‌ماند. چون این ادله؛ متعارضین را شامل نمی‌شود لذا باید به عدم حجیت هر دو دلیل، حکم شود. اما اگر فرض کرده‌ایم که در خصوص صورت تعارض، دلیل خاصی بر حجیت یکی از آن دو وارد شده، باید آن را اخذ کنیم و این دلیل، بر حجیت یکی از دو دلیل با جعلی جدید، دلالت می‌کند و عقلاً مانعی بر این امر وجود ندارد. پس قاعده ثانویه‌ای که از جانب شارع با این روایات جعل شده است بعد از قاعده اولیه عقل بر تساقط آنهاست.

س: با توجه به اینکه در قاعده اولیه گفتیم اصلاً تخییر بی معنی است در اینجا تخییر به چه معنی است؟ در اینجا که می‌گفتیم تخییر بی معنی است چون دلیل حجیت عام می‌خواست یکی را مُعیناً حجت کند

<sup>۱</sup>. مثل جمع بین قصر و اتمام نماز در آنجا که ادله نسبت به قصر و اتمام متعارض باشد هیچ کدام مرجحی ندارد، که احتیاط مخالف هر دو دلیل است

<sup>۲</sup>. مثلاً یکی دفن میت را واجب و یکی مستحب میدانند.

و ادله حجیت خبر واحد هرگز مجوز این امر را نمی دادند اما شارع در اینجا با این روایت خاص می خواهد یکی از متعارضین را لا علی التعمین حجت کند و می گوید هر یک از دو دلیل متعارض، در صورتی که با واقع مطابق باشد، منجز واقع است و در صورتی که خطا باشد، برای مکلف، عذر آور است. در حالیکه با ادله عامه حجیت خبر واحد، هیچ منجزیت و معذرتی برای هیچیک از دو دلیل معارض وجود ندارد چون دلیل حجیت خبر واحد شامل دلیلین متعارضین نمیشود تا منجز و معذر آنها باشند (آیه نباء یا سیره عقلا، خبر واحد را لولاالمعارض حجت می کند)

شاهد بر این مطلب اینست که به مقتضای دلیل خاص، نمی توان عملاً هر دو دلیل را ترک کرد. چون اگر ترک هر دو، خطا باشد، معذری در مخالفت با واقع برای مکلف وجود ندارد. درحالی که اگر یکی را بگیرد و با واقع مخالفت کرده باشد، معذور است. اما اگر این دلیل خاص وجود نداشته باشد: مکلف می تواند هر دو را ترک کند گرچه مستلزم مخالفت با واقع باشد، چون ادله عامه، متعارضین را شامل نمی شود تا منجزی برای واقع شود.

نگاهی اجمالی به برخی اخبار باب تعارض:

برخی از این روایات دال بر تخییر مطلق هستند چه دلیلین متعارضین متساوی (متعادل) باشند و یا متراجحین (یعنی یکی از آنها دارای مرجح باشد). برخی روایات دال بر تخییر در صورت تعادل می باشند، بعضی روایات دلالت بر توقف دارند. به چند روایت اشاره می کنیم:

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى وَ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ جَمِيعاً عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ دِينِهِ فِي أَمْرٍ كِلَاهُمَا يَرَوِيهِ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ وَ الْآخَرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ كَيْفَ يَصْنَعُ فَقَالَ يُرْجِيهِ «۲» حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخْبِرُهُ فَهُوَ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَلْقَاهُ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بَأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ<sup>۱</sup>

۲- ما أرسله في الاحتجاج روى عن الحسن بن الجهم عن الرضا عليه السلام انه قال: قلت: للرضا عليه السلام تجيئنا الاحاديث عنكم مختلفة قال: ما جاءك عنه (عنا ظ) فقسه على كتاب الله عز و جل و أحاديثنا فان كان يشبهها فهو منا و ان لم يشبهها فليس منا. قلت: يجيئنا الرجلان و

۱. کافی ج ۱ ص ۶۶

كلاهما ثقةٌ بحديثين مختلفين فلا نعلم ايهما الحق فقال: اذا لم تعلم فموسع عليك بايها  
اخذت!

۳- ما رواه ابن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: اذا سمعت من أصحابك الحديث و كلهم  
ثقةٌ فموسع عليك حتى ترى القائم فترده عليه<sup>۱</sup>.

ولی می‌توان در استظهار تخییر از برخی از این روایات مثلاً روایت سوم، مناقشه نمود:

(اولاً): این خبر در موردی است که امکان دیدار امام معصوم و گرفتن مطلب از ایشان وجود دارد. و  
لذا معلوم نیست که شامل زمان غیبت بشود. چون رخصت در تخییر برای مدتی کوتاه، مستلزم رخصت  
در تخییر برای ابد نیست و بر آن دلالتی ندارد.

(ثانیاً): این روایت ظهوری در باب تعارض ندارد (احراز نمیشود که سوال روایت درباره تعارض دو  
روایت است). ظاهرش این است که حجیت حدیثی را که ثقات از اصحاب روایت می‌کنند، بیان کرده  
است. و معنای (موسع عليك) رخصت در گرفتن حدیث است که کنایه از حجیت آن می‌باشد. کان  
امام گفته حجیت این حدیث تا وقتی است که امام را ببینی.

۴- مرفوعه<sup>۳</sup> زراره که از عوالی اللثالی روایت شده و در آخر آن آمده است: «در این صورت یکی را  
اختیار کن و آن را بگیر و دیگری را رها کن». این روایت از حیث مضمون از مهم‌ترین اخبار این باب  
است ولی سند آن مشکل دارد.

۵- در ذیل مقبوله<sup>۴</sup> عمر بن حنظله آمده است: اگر چنین بود- یعنی مرجحی وجود نداشت- آن را تأخیر  
بینداز تا امامت را ملاقات کنی، چون وقوف در شبهات بهتر از افتادن در مهلکه‌هاست. و این روایت  
ظهور دارد که در تعادل دو دلیل، باید توقف کرد.

<sup>۱</sup> جامع الاحادیث ج ۱ ص ۲۶۰ الحدیث ۲۰.

<sup>۲</sup> نفس المصدر الحدیث ۲۱.

<sup>۳</sup> مرفوعه به روایتی گفته می‌شود که راوی، قول و یا فعل و یا تقریری را به معصوم نسبت دهد خواه اسنادش به معصوم متصل باشد یا منقطع  
باشد، بدین صورت که بعضی از روات را ترک کند و یا مبهم بگذارد و یا بعضی روات از کسانی که آنها را ندیده‌اند، روایت کنند.

<sup>۴</sup> «مقبوله» روایتی است که علما آن را تلقی به قبول کرده‌اند و به مضمونش عمل نموده‌اند بدون اینکه التفاتی به صحت و یا عدم صحتش از  
حیث سند، داشته باشند.

خلاصه جمع بندی: اولاً لازم است مرجحات بین متعارضین ملاحظه گردد و اگر مرجحات نبود، قاعده یا تخییر است و یا توقف (نه اینکه قاعده در هر تعارضی، تخییر یا توقف باشد و لو اینکه مرجح موجود باشد!)

برخی با مناقشه در اخبار تخییر نتیجه گرفته اند که: توقف، قاعده اولیه است و مستندی که صلاحیت برای تخییر داشته باشد وجود ندارد. چون برای تخییر مستندی یک روایت نیست، این یک روایت نمی تواند با روایات متعدد توقف معارضه کند.

اما برخی دیگر از بزرگان در وجه تقدیم اخبار تخییر گفته اند: ادله تخییر نسبت به زمان حضور مطلق اند (مقید به زمان حضور نمیباشند). در حالی که اخبار توقف مقید به زمان حضورند (رد به امام غایت آنهاست). و جمع عرفی بین آنها اقتضا میکند اخبار تخییر به زمان غیبت و اخبار توقف به زمان حضور معصوم حمل شوند و نتیجه چنین حملی، تخییر در زمان غیبت است یعنی قول مشهور.